

نشان دهنده بحران در مدرنیته بود. اگر در مدرنیته بحران ایجاد نمی شد پست مدرن درست نمی شد. پست مدرنیسم به هر حال عبور از مدرنیسم بود. خوشبینی که نیم قرن پیش به مدرنیته بود دیگر کم شده و طبیعتاً متفکران و نظریه پردازان غربی را وادار به تفکر می کند. ریچارد رورتی هم همین طور بود و وقتی دید لیبرالیسم از نظر فلسفی به بحران رسیده، پراگماتیسم لیبرال را مطرح کرد. او می گفت درست است این از نظر فلسفی به بن بست رسیده اما نظام های دموکراتیک و پارلمانی حرف اول در دنیا را می زنند. او می خواست این طوری مسأله را حل کند. به هر حال پیداست یک چیزی این وسط هست. می خواهم بگویم کالبدشکافی این قضیه نشان می دهد اینها بیشتر از اینکه متفکر سلامتی باشند متفکر این بودند که برای بیمار داروی موقتی بدهند.

در چهار دهه گذشته جمهوری اسلامی ایران نظم جهانی را به چالش کشیده است. ریشه این چالش کجاست؟ آیا قابل حل شدن هست؟

این چالش ذاتی بین ایران و غرب است و کاری به مسئولان هم ندارد. مسئولان نهایتاً می توانند تاکتیک بدهند. راهبرد اصلی انقلاب اسلامی در دل فلسفه سیاسی و فلسفه تاریخ ضدغرب است. علتش هم این است که انقلاب اسلامی در دنیای مدرن متولد نشد که بخواهد در دنیای مدرن همراهی کند. این به معنی این نیست که باید صبح تا شب انقلاب اسلامی با دنیای مدرن بجنگ. نه؛ اما انقلاب اسلامی پدیده مدرن نیست. وقتی می گوئیم مدرن منظورمان ماشین و هواپیما و... نیست. پدیده مدرن اولین ویژگی اش سکولاریسم است. انقلاب اسلامی سکولار نیست که بخواهد مدرن باشد. نمی توانیم بگوئیم ما نیروی شیعی اسلامی هستیم و به عالم قدسی و ملکوت اعتقاد داریم، اما می خواهیم مدرن هم باشیم. در ابزار می توانیم از مدرن استفاده کنیم اما در فلسفه سیاسی نمی توانیم این کار را بکنیم. پس این پارادوکس است. در نظریه پایان تاریخ می گویند بعد از این چیز دیگری نباید بیاید. پس این مهدویت ما چیست؟ مهدویت می گوید تو پایان تاریخ نیستی، من هستم. این جزو اصول و عقاید شیعه است و در ذات انقلاب اسلامی است. ما این انقلاب را مقدمه ظهور می دانیم. حتی اگر کسی به نظریه پایان تاریخ هم اعتقاد داشت طبق نظریه مهدویت شیعه باید گفت شما یکی از مقدمات ظهور هستید. وضع غرب مطلوب نیست. به بحران رسیده و وضع مطلوب مهدویت ماست. چون اینها در پایان تاریخ خوشان را وضعیت مطلوب می دانند، اما مهدویت می گوید حلقه پایان تاریخ اینها نیستند، ما هستیم. خود این چالش برانگیز است.

تفکرات داعشی و بنیادگرایی و سلفی آن را مخلوط کنند. از راه های مختلف جلو می روند. یا از راه پروتستانیزم جلو می روند که آن را غربی کنند و به سمت سکولاریزم ببرند یا آنقدر افراط به آن بدهند و آن را بنیادگرا و سلفی کنند. اما تشیع نه جای روشنفکربازی و نه جای سلفی بازی است. انقلاب اسلامی به هر حال متعلق به تشیع است و به این افراط و تفریط پاسخ نداده است. این می تواند متفکران غربی را حساس کند. این بیرون از جهان غرب است. در خود غرب هم بحران های زیادی بوده است. همین بحران هاست که باعث واکنش

تعلق نداشت اما لیبرال هم نبود. یک چیزی برای خودش بود. اساساً انقلاب اسلامی مدرن و پست مدرن هم نبود، یعنی یک جریان جدیدی بود. لذا خود این نظریه پایان تاریخ را شکست. چطور می شود یک اندیشه ای لیبرال نباشد و حیات داشته باشد؟ پس خود انقلاب اسلامی هم یکی از علل این اتفاق است. یا یکی از بحران ها خود لیبرالیسم بود. چون بین متفکران لیبرال اختلاف بود. مثلاً هابرماس و دیگران هم هستند که معتقدند لیبرالیسم بحران دارد اما قابل حل است، اما حمله به کنگره یا پدیده ای

فلسفه تاریخ دارد. سطحی که ما فکر می کردیم فوکویاما در پایان تاریخ می خواهد بگوید سطح فلسفه سیاسی و فلسفه تاریخ است و یک چیز بلندمدت است. این ایده در واقعیت و بعد از یکی دو دهه فرو ریخته است. پس معلوم می شود نظریه ایشان نه در سطح فلسفه سیاسی بوده و نه در سطح فلسفه تاریخ. چون اینها به این راحتی تغییر نمی کنند. پیداست پایان تاریخ در بعد نظریه و اندیشه بوده و فلسفه تاریخ نیست. ببینید نظریه ها معمولاً ناظر بر بحران هستند. بحران در یک جایی ایجاد می

آنها می گویند
ایران پنج پایتخت
عربی شامل
بغداد، دمشق،
بیروت، صنعا و
منامه را زیر نفوذ
خودش دارد.
این را غربی ها
می گویند. اینها
می دانند که
انقلاب اسلامی
انقلابی ضد غربی
است. می بینند
این انقلاب
مارکسیستی هم
نیست، حیات
هم دارد و از بین
نرفته است



رؤسای جمهور فرانسه و دیگران شده که دیگر غرب نمی تواند نظم جهانی ایده آل خود را تحت کنترل خود درآورد. قضیه اوکراین نیز ضعف غرب را نشان داد که قدرت دفاع از عضو خودش را ندارد و سلاحشان فقط تحریم است و چیز بیشتری ندارند.

الان غربی ها بیشتر ضعیف شده اند یا ما قوی تر شده ایم؟

نه آنها سرچایشان هستند، اما آنها آن مقداری که فکر می کردند پهلوان این میدان هستند و بی رقیب اند نیستند. قضایای یکی دو دهه اخیر نشان داد بی رقیب نیستند. مثلاً روسیه ای که اینها فکر می کردند دیگر حالا حالا سربلند نمی کند در حال قدرت نمایی است. بالاخره غرب هم رو به افول است.

ببینید هر پهلوانی رو به پیری می رود. حالا هر چقدر هم می خواهد قلدر بوده باشد. یک موقع قهرمانی خودش رو به پیری می رود و یک موقع پهلوان های دیگر آن را به زمین می زنند. این هر دو اتفاق افتاده است. منتها مسأله این است که خود پدیده پست مدرن

مثل ترامپیزم یا هر چیز دیگر، نمی تواند یک فلسفه سیاسی یا فلسفه تاریخ را بهم بزند بلکه فقط نظریه های کوتاه تر و سطحی تر را بهم می زند. -انقلاب اسلامی چقدر روی تغییر دیدگاه فوکویاما تأثیر داشته است؟ من در ذهن فوکویاما نیستم اما انقلاب اسلامی یک فلسفه سیاسی است نه یک نظریه. به هر حال انقلاب اسلامی پدیده ای است که کشورهای اسلامی را در خودش مشغول کرده است. همین الان آنها می گویند ایران پنج پایتخت عربی شامل بغداد، دمشق، بیروت، صنعا و منامه را زیر نفوذ خودش دارد. این را غربی ها می گویند. اینها می دانند که انقلاب اسلامی انقلابی ضد غربی است. می بینند این انقلاب مارکسیستی هم نیست، حیات هم دارد و از بین نرفته است. پس این چه پایان تاریخی بود؟ این مسائل هر متفکری را به فکر وادار می دارد. بنابراین برای انقلاب اسلامی نسخه های دیگری پیچیدند. مثلاً سیاه نمایی می کنند یا می گویند از درک مسائل جهانی عاجز است. یا می خواهند آن را در مشکلات خودش و تحریم ها غرق کنند یا نه با

شود و آن متفکر با نظریه پرداز براساس آن یک نظریه می دهد. مثلاً یک موقع کسی مریض می شود و دکتر برای او دارو تجویز می کند. این دارو فقط برای این بیماری است، اما گاهی یک دکتر برای سلامتی نسخه می دهد و ربطی به بیماری خاصی ندارد. به اولی می گویند نظریه که مختص بیماری و فرد خاص است، اما دومی عام است. تفاوت فلسفه سیاسی و نظریه سیاسی تفاوت عام و خاص بودن است. این چیزی که ایشان راجع به لیبرالیسم گفت، ما فکر می کردیم یک نظریه عام است اما این گونه نیست. وقتی اینها می خواهند بحرانی را تفسیر یا حل کنند نظریه می دهند.

یک روز چهار ایدئولوژی مارکسیسم، فاشیسم، لیبرالیسم و نازیسم با هم درگیر بودند. در جنگ جهانی دوم فاشیسم و نازیسم از بین رفت. مارکسیسم هم بعد از قضیه گورباچف از بین رفت و لیبرالیسم ماند و اینها نظریه پایان تاریخ را دادند. هر چه که گذشت دیدند سیطره آنها جهانی نیست. یکی از نمود اینها انقلاب اسلامی است که به اردوگاه مارکسیسم